

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۶ به تاریخ ۹۹/۱۰/۲۲

جمع بندی نهایی ساحت بشری انبیاء و حسد کفار به فضل اولیاء الهی - ارتباط ساحت قدسی و بشری انبیاء و تفاوت

ساحت بشری انبیاء با بقیه انسان ها

نیاز به ساحت بشری در انبیاء و حسادت فراعنه

بحث در روایت هشام بن حکم بود و عرض شد که در روایت برای انبیاء الهی چند ویژگی بر شمرده است. آنها را صاحب حکمت الهی شمرده است؛ «حکیم و مودب به حکمت». و فرموده با تعبیر و دلالت و امر و نهی آنها این حکمت منتقل می شود؛ آنها «نبی» و صاحب نبأ عالم از جانب خدا و «صفوه» و برگزیدگان خدا برای اینکار هستند. بعد در ادامه فرمود: «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ»^۱ همین مقدار از بیان در مورد اوصاف انبیاء مشخص می کند که آنها در عین اینکه بشر هستند ولی احوال آنها با بقیه انسان ها باید متفاوت باشد. در مورد جنبه بشری انبیاء مفصل بحث کردیم و عرض شد که اولاً این ساحت بشری یک ساحت واقعی است و صوری نیست و در انبیاء لوازم بشری هست. یعنی اینطور نیست که در ظاهر بشر باشند ولی نیازهای بشری و لوازم آن را نداشته باشند؛ در ظاهر بشر باشند ولی هیچ درد و رنج و بلایی برای آنها واقع نشود. آنها اکل و شرب و نیازهای بشری دارند و جدا از این لوازم نیستند.

ثانیاً این ساحت بشری هم در احتجاج آنها دخیل است و اتفاقات بزرگ عالم از درگیری کفر و ایمان و ابتلائات و سختی ها و... همه در بستر همین ساحت بشری آنها واقع می شود. اگر این پوشش نباشد سیر در درجات ایمان و کفر رخ نمی دهد. با همین لباس بشری است که امام این حد از شفاعت را برپا می کند و این حد از اتمام حجت در عالم واقع می شود. تا انتها هم امام با همین ساحت بشری حجت را تمام می کند. لذا آیه شریفه فرمود: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»^۲ یعنی حتی اگر ملکی قرار بود برای مردم ارسال شود تا آنها را هدایت کند و

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۸

^۲ - سوره مبارکه انعام آیه ۹

حجت الهی اقامه شود، در قالب بشر فرستاده می شد و این بهانه و اشتباه و لَبْسِی که اینها دارند را ما حتماً قرار می دادیم تا امتحان واقع شود.

ثالثاً این موجود در این ساحت که قرار می گیرد به یک معنا با ما مقایسه پذیر می شود و مسئله حسد و تکبر بستر پیدا می کند. اگر انبیاء در ساحت نوری خودشان بودند، خیلی بستر حسادت و درگیری با آنها فراهم و این امتحان واقع نمی شد. حسادت در فضایی واقع می شود که مخلوق خودش را در معرض یک فضلی دیده و بعد آن را در دست دیگری ببیند. آن نور الهی وقتی در این قالب بشری واقع شد این درگیری ها و حسدها واقع می شود.

فضل الهی به علم خدا، در اختیار انبیاء قرار گرفته است و قرار نیست کسی با آنها رقابت کند و حسد بورزد، بلکه با تبعیت می توانند از آن فضل الهی بهره مند شوند. اینکه در آیات قرآن این مسئله فضل الهی در بحث نبوت مکرر بیان شده است به همین خاطر است. در سوره مبارکه جمعه دعوی یهود با حضرت بر سر همین است که چرا نبوت به شما داده شده است درحالیکه ما اهل کتاب هستیم. قرآن هم جواب داده است: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۳ و در ضمن فرموده شما هم صاحب کتاب نیستید و فقط مثل حمار کتاب حمل می کنید. نشانه آن هم این است که شما بوی دنیا می دهید: «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی این وحی و هدایت در اختیار هرکسی قرار نمی گیرد و شما نباید در این موضوع حسادت داشته باشید.

آیه کلیدی که این مسئله فضل الهی و حسد را با هم توضیح داده است در سوره مبارکه نساء است که فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۴ در این آیه توضیح می دهد که این فضل در موضوع کتاب و حکمت و ملک عظیم است.^۵

رابعاً این ساحت بشری برای کفار بهانه ای برای کفرشان بود و الا برهانی در کار نیست که رسول الهی باید از جنس بشر نباشد. اینها آنچه از انبیاء باید می دیدند که حقانیت آنها برای شان آشکار شود، دیده بودند. معجزات اولیه و اتمام حجت های بعدی روشن می کرد که این کسی که مانند خودشان بشر است یک حقیقت دیگری هم دارد که فضل الهی است. لکن بخاطر حسدشان، از این بشر بودن، به عنوان بهانه عدم پذیرش و ایمان استفاده می کردند.

^۳ - سوره مبارکه جمعه آیه ۴

^۴ - سوره مبارکه نساء آیه ۵۴

^۵ - در روایات ما مکرر این فضل الهی ذیل این آیه توضیح داده شده است. در صحیحه برید العجلی فرمود: «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ فَكَيْفَ يُقْرُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَ وَيُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ قُلْتُ - وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أئِمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۰۶

لذا در روایتی که از کتاب الغارات از نامه امیرالمومنین اشاره کردیم همین مسئله را حضرت تذکر می دهند که همه این درگیری فراعنه از ابتدای تاریخ با انبیاء زمان خودشان ریشه در همین مسئله حسادت داشته است.^۶ یعنی اینطور نبود که بشر بودن مانعی برای قبول باشد بلکه مسئله حسادت است. نوعاً هم افراد عادی نبودند که این شبهه ها را مطرح می کردند؛ این جریانات و شبهات از جانب فراعنه بوده است و آنها بودند که خود را طرف حسادت با انبیاء قرار می دادند. مردم عادی که با انبیاء رقابت نمی کنند. این فراعنه هستند که بر سر حکومت و متاع دنیا و... با اولیاء الهی رقابت کرده اند.

بلکه ما می خواستیم این مسئله را برعکس توضیح دهیم که نه تنها بشر بودن مانع برای حجت قرار گرفتن انبیاء نیست بلکه ساحت بشری انبیاء مکمل و دخیل در بحث اتمام حجت بودن آنها بر خلق است. انبیاء با همین ساحت بشری خود است که این بساط از کفر و ایمان و ابتلاء و سیر در درجات ایمان و نور و آیات الهی (که پرتو وجود خود حضرات است) فراهم می کنند.

ساحت قدسی امام برای ارتباط با خدا

اما نکته دیگر در بحث آن جنبه غیرمشارک حجت الهی با ماست که بحث بسیار جدی و پر دامنه ای است و اصلاً به یک معنی همه مقاماتی که در مورد امام و حجت الهی، در بحث نبوت و امامت بررسی می کنیم، همین جنبه قدسی امام است. اینکه در روایات ما برای امام شئون مختلفی مثل ید الله، اذن الله، عین الله، وجه الله، سبیل و صراط و طریق الهی اشاره می شود همه در مورد همین مسئله است. اینها قوای امام است که اگر نباشد، طریقت و وساطت و سفارت و به معنای دقیق کلمه حجت الهی واقع نمی شود. در مورد این بحث در این جلسه چند نکته بیان می کنیم.

نکته اول اینکه اصل اینکه انبیاء باید یک ساحت دیگری بغیر از ساحت بشری داشته باشند و حقیقتی بدست داشته باشند که ما فاقد آن هستیم، این امر روشنی است. این روایت هم به صراحت به همین اشاره کرده است. در روایت فرموده خدایی که مستقیم با ما مباشرت ندارد و اتمام حجت از این طریق با ما واقع نمی شود، باید سفیری بفرستد که حجت الهی را در عالم جاری کند. همین روشن می کند، خود این فرد باید در مقام قبل حجت بر او تمام شود و صاحب آن کلمه حکمت عالم شود، تا بتواند آن حکمت را جاری کند. با ساحت بشری که انبیاء واجد آن حقیقت حجت و حکمت نشده اند و الا که همه ما پیغمبر می شدیم و مستقیم دریافت می کردیم. پس معلوم می شود یک ساحت دیگری دارند که خداوند در آن ساحت با آنها اتمام حجت کرده است و ارتباطی با خدا دارند.

^۶ - الغارات (ط - القدیمة)، ج ۱، ص: ۱۱۸

به تعبیر دیگر در آیه شریفه فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۷ یعنی ولو انبیاء بشر هستند ولی یک حقیقتی در نزد آنهاست که همان آنها را با ما متفاوت می‌کند. آنها یک ساحتی دارند که در آن ساحت ارتباط با خدا دارند و الا که باز هم ارتباط با خدا قطع بود و آنها هم نمی‌توانستند ارتباط ما را با خدا برقرار کنند. ما برای ارتباط با خدا واسطه‌ای لازم داریم که این واسطه در واقع طریق ارتباط ما با خداست. لذا حتماً چیز دیگری در اختیار اوست که با آن حقیقت هم حجت بر خود او تمام شده است و هم می‌تواند حجت الهی را بر ما تمام کند.

شاید اینکه در صدر روایت هشام بن حکم، دو تعالی مطرح می‌شود و در یکی تعبیر «عنا» دارد و در یکی این تعبیر نیست اشاره به همین نکته دارد. در ابتدا فرمود: «أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعٍ مَا خَلَقَ» یعنی یک تعالی هست که خدا نسبت به همه مخلوقات حتی امام دارد. در ادامه فرمود: «وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجُّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ» یعنی یک تعالی هم هست که خلق او امکان مشاهده و محاجه با او را ندارند. در این تعبیر دوم کلمه «عنا» نیست و این شاید تعالی از غیر حجت باشد. یعنی بقیه که راهی برای محاجه با خدا ندارند زیرا ساحت دیگری بغیر از ساحت بشری ندارند. ولی ما یک ساحت دیگری داریم که امکان مشاهده‌ای خاص و اتمام حجت را فراهم می‌کند.^۸

عظمت انبیاء و درجات اتمام حجت

نکته دوم این است که وقتی این حجج الهی طریق ارتباط ما با خدا هستند، روشن می‌شود که به میزان عظمت وجود این حجت است که دستگاه هدایت و دین الهی عظمت پیدا می‌کند. کسی که نقطه اتصال و ارتباط انسان‌ها با خداست، به میزان وسعت و عظمت خود اوست که دین و هدایت و شفاعت و دستگیری از جانب خدا در عالم واقع می‌شود. لذا جنبه اصلی انبیاء همین ساحت آنهاست و این نکته است که عظمت و درجات انبیاء را روشن می‌کند.

وسعت هدایت و شفاعت در هر امتی هم به وسعت نبی آنها برگشت می‌کند که به چه میزان خود این نبی از آن حقیقت غیبی عالم برخوردار است. لذا امت‌ها ظرفیت رشد و هدایت‌شان متفاوت می‌شود. جناب ابراهیم وقتی پایه‌های این امت را تنظیم می‌کنند، سیر این امت و پیامبری متناسب با این امت را هم درخواست می‌کنند. در سوره مبارکه بقره

^۷ - سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰

^۸ - استاد می‌فرمودند که این به عنوان یک احتمال است زیرا تعبیر ملاست و مباشرت در روایت کار را مشکل می‌کند که بگوییم حضرات با خداوند متعال ملاسمه و مباشرت دارند مگر اینکه این تعبیر تاویلی معنا شود. البته این احتمال اگر در روایت مورد پذیرش واقع نشود به اصل مطلب در روایت لطمه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا روشن است بر ما مستقیم حجت تمام نمی‌شود. این خودش نشان می‌دهد بر حجج الهی به نحوی حجت تمام می‌شود که بر ما ممکن نیست و این یعنی ساحت دیگری بغیر از بشریت دارند که امکان احتجاج خدا و دریافت کلمه وحی را میسر می‌کند.

فرمود: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۹ او یک امت مسلمه را در آینده خود می بیند که پایه های آن در وجود و اقدامات خود اوست و برای این امت هم رسولی درخواست می کند که آن ماموریت های بزرگ را انجام دهد.

ارتباط ساحت بشری و قدسی حجج الهی

اما نکته سوم اینکه ایندو ساحت قدسی و بشری انبیاء دو امر جدا و بی ارتباط به هم نیست. اینطور نیست که بشر هستند و البته کلمه وحی در اختیار آنهاست و این ساحت آنها ربطی به ساحت بشری آنها ندارد. ایندو بُعد وجودی آنها به هم پیوسته است. همین وجود با همین ساحت بشری است که وحی بر او نازل می شود و در صحنه های مختلف امر هدایت را به عهده گرفته است و اقدام می کند و در ليله القدر ملائکه در محضر ایشان حاضر می شوند و تقدیر عالم را امضاء می کند.

همین نکته است که سبب می شود که همین ساحت بشری آنها هم یک اختصاصاتی داشته باشد. این جسد و بدن خاکی و ساحات بشری حجت الهی هم ویژگی هایی دارد که با ما متفاوت می شود. ساحت بشری انبیاء از اکل و شرب و امور به ظاهر مشترک آنها با ما، ولو به یک معنی اشتراک دارد ولی به یک معنی هم با ما متفاوت است. اکل و شرب امیرالمومنین واقعاً هیچ ربطی به اکل و شرب معاویه ندارد. ولی این نفی این نمی کند که حضرت نیاز به اکل و شرب ندارند. در عین اینکه بشر هستند و نیاز به خوردن و خوابیدن دارند ولی این ساحات آنها هم در یک منزلت دیگری است.

اینکه در روایت بیان می کند که «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ» همین نکته را بیان می کند که در هیچ شانی از شئون و احوال شان با ما یکسان نیستند. ولو این سبب نمی شود از حد بشری خارج شوند. حفظ ایندو نکته است که عبارت را توضیح می دهد. اینکه مرحوم ملاصالح مازندرانی هم ذیل این عبارت یک معنای بسیار وسیعی از تفاوت در جمیع شئون با انسان ها را مطرح کرده اند به همین علت است.

برای تقریب به ذهن عرض می کنیم که در فلسفه بحثی بزرگان دارند که انسان اگر موجود عاقل یا ناطق است این معنایش این است که حس و خیال و بقیه قوای او که ظاهراً با موجودات دیگر مشترک است هم متفاوت با آنها می شود. انسان ولو حیوان ناطق است ولی این نطق صورتی برای ماده حیوانیت او می شود و این نطق و عقل در منزلت حیوانیت

^۹ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۸ و ۱۲۹

او هم ورود می کند و امر دیگری می سازد. اینطور نیست که انسان یک قوای عاقله دارد و بقیه قوای او شبیه حیوانات است. صورت برای ماده معنایش همین است که فعلیت آن مواد هم به همین صورت است. صورت انسانی است که ماده او را به فعلیت می رساند و لذا فعلیت دیگری بغیر از فعلیتی که برای صورت بقیه موجودات ایجاد می شود. شهوت انسان هم با شهوت موجودات دیگر متفاوت می شود.

در انبیاء مسئله اینطور است که قوای قدسی او مشرف بر قوای بشری اوست و همه شئون بشری او ذیل این کلمه وحی واقع می شود. واقعاً همه شئون بشری او متفاوت می شود ولو او را از بشر بودن خارج نمی کند. یعنی در عین اینکه ساحت بشری دارد ولی یک حقیقت دیگری در همین ساحت بشری آنها جاری است.

نکته: خود کیفیت ارتباط ساحت بشری و قدسی انبیاء البته تفصیلاتی دارد که خیلی بنا نداریم اینجا مفصل بحث کنیم. فقط همین مقدار اشاره می کنیم که اینطور نیست که انبیاء ابتدا در ساحت بشری صرف هستند و بعد با رشد معنوی که این بشر در این دنیا کرده است این حقیقت وحی به او داده می شود و حالا مامور به دستگیری از خلق می شود. اینکه عده ای فرموده اند انبیاء یک سیری ابتدا به سمت خدا دارند و بعد که واجد حقیقت وحی شدند، سیری به سمت خلق دارند و از آنها دستگیری می کند؛ بنظر ما حرف تمامی نیست. بلکه اصل وجود حجج الهی، همان حقیقت قدسی آنهاست که قبل از ساحت بشری، واجد آن هستند و با نزول در عوالم، خلقتی در این عالم بشری دارند.

لذا در روایات در مورد کیفیت خلقت انبیاء خصوصاً وجود مقدس نبی اکرم و ائمه هده معصومین در عوالم قبل و نزول در عوالم و مسئله طینت و روح و حتی مراقبت های ویژه ای که در این ساحت بشری از آنها می شده است تا وحی بدست آنها برسد و حتی مراقبت در عالم اصلاب و ارحام؛ بیان شده است. یک حقیقت عالی و نورانی در عوالم قبل هست که در تطور و مراحل برای اتمام حجت در عالم، در این ساحت، لباس بشر می پوشد و حاضر می شود. نه اینکه یک بشری است و بعد پیغمبر می شود ولو این حرف انکار این نیست که انبیاء قبل و بعد از وحی شرائط متفاوتی دارند. خلاصه اینکه این بشر باید ویژگی های خاصی داشته باشد که حامل و ظرف حقیقت وحی قرار بگیرد.^{۱۰}

سیر در درجات معرفت امام در جامعه تشیع

ممکن است سوال شود این شکل از تعریف قوای امام در ساحت بشری و معنوی آنها در فضای تاریخ تشیع هم روشن نیست. بنظر ما این حرف تمام نیست و یک سیر ارتقاء معارف در جریان تشیع هست که به تدریج با اعمال ولایت خود

^{۱۰} - استاد می فرمودند که یکی از وجوه تفاوت ما با انبیاء الهی در همین اموری که به یک معنی بستر وحی الهی است. از مراقبت های خاص در مسئله اصلاب و ارحام و حتی قبل آن طینت و جسد خاص آنها و نیز اینکه در این دنیا هم که می آیند مراقبت های ویژه ای که توسط ملائکه صورت می گیرد که این امور در روایات مفصل بیان شده است.

حضرات یک درک عمیقی از مقامات انبیاء و اولیاء حاصل شده است. در دوره امام رضا و امام جواد علیهم السلام به بعد می بینید شیعه با چهار امام خردسال طرف می شود ولی مشکلی برای تشیع بوجود نیامده و تفرق و آشفتنگی جدی دیده نمی شود.

در صحیحہ علی بن اسباط در کافی شریف فرمود: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رَجُلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمَصْرَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي الثُّبُوتِ فَقَالَ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^{۱۱} یعنی راوی می گوید امام جواد را در دوره صباوت برانداز می کردم. ظاهراً از جواب امام بدست می آید که برایش عجیب بوده است که امام در سنین خردسالی امام باشد. حضرت کانه در جواب می گویند چه چیزی را داری بررسی می کنی؟! مگر نمی دانی خدا همانطور که رسول خردسال داشته است، امام صبی هم می تواند داشته باشد. همانطور که خدا به جناب یحیی در صباوت رسالت داده است به من هم در این سن امامت داده است.

در صحیحہ علی بن حسان نیز اینطور فرمود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِكَ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي فَوَلَّهِ مَا تَبِعُهُ إِلَّا عَلَيَّ وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ»^{۱۲} راوی در مورد تعجب و انکار مردم از امامت حضرت جواد در این سن کم، صحبت می کند. حضرت در جواب بیان می کنند که امیرالمومنین تابع رسول بود در حالیکه ۹ سال داشت و در مقیاس توحیدی که رسول الله دعوت می کنند ایشان تبعیت داشته است. اینها قرائنی از اتفاقات تاریخی است که چنین رشدهایی را ایجاد کرده است.

تبیین وساطت حجج الهی در بعض روایات

نکته آخری که اشاره می کنیم اینکه این وساطت و سفارت و ارتباطی که حضرات معصومین با خداوند متعال دارند و همین سبب اتمام حجت و طریق بودن آنها برای ما می شود، در روایات مکرری اشاره شده است که بعض آنها را مرحوم کلینی در باب نوادر کتاب التوحید خود بیان کرده است. ایشان در کتاب التوحید یک بابی قرار داده است به عنوان «النوادر» که در آن روایاتی را قرار داده است که نسبتی از توحید و شئون خداوند متعال را با حضرات معصومین بیان

^{۱۱} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۸۴

^{۱۲} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۸۴

کرده است. این روایات به یک معنا بحث توحید و جای آن در کتاب التوحید است. ولی به یک معنا هم بحث تبیین شئون ائمه است. لکن بخصوص در این روایات این شأن سفارت از خدا و وساطت آنها توضیح داده می شود.

ما این روایات را در ادامه بحث مورد ملاحظه مختصری قرار خواهیم داد؛ ولی باید توجه کرد بحث در اینجا جدی است و فهم ارتباط حجت الهی با خدا به این راحتی برای ما میسر نیست. عده ای از یک طرف به مسئله تباین خالق و مخلوق پرداخته اند و روایاتی هم بر این مسئله هست. این حرف درست است لکن باید توجه کرد که نسبت بین خدا و حضرات معصومین را اگر بریده کنید و قطع شود، دیگر چطور خدا با آنها احتجاج کرده است؟!

از طرفی عده ای با بحث هایی مثل وحدت وجود، سعی کرده اند این مسئله را توجیه کنند که این وجود شأنی از همان وجود الهی است و البته اینکه چطور بین انبیاء و بقیه مخلوقات در این مسئله فرق می گذارند، بحث دیگری خواهد بود و بنظر ما این حرف هم تمام نیست و تعدد خالق و مخلوق در نهایت با این حرف ها نفی می شود.

یعنی یک طرف اتحاد محض است و یک طرف تباین محض. این دسته از روایات در واقع حد وسطی بین ایندو حرف است که در عین اینکه از یک ارتباط خاص بین حجج الهی و خداوند متعال صحبت می کند ولی آنها مخلوق و مربوب خداوند هستند و اتحاد و حلول و... با خداوند ندارند. این همان جایی است که بحث مشکل می شود. لذا روایات این باب و مشابهاً آن نیاز به توضیحات جدی هم دارد. اینکه فرمود: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»^{۱۳} باید هردو حد آن توضیح داده شود که در عین اینکه مخلوق هستند ولی هیچ فرقی ندارند. بین غلو و تقصیر حرکت کردن همین است. پس امثال این روایات، این شأن سفارت و وساطت را بیان می کند و باید مورد دقت قرار گیرد. البته کار آسان این است که امثال این روایات را سنداً یا دلالتاً خدشه کنیم و از آن عبور کنیم ولی اینکار ختم مساله است نه حل مساله. ان شاء الله در جلسه بعد این روایات را قدری اشاره می کنیم. والحمدلله...

^{۱۳} - مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۰۳